

## سیر انفسی در قرآن

محمد جواد رحمانی\*

### چکیده

در آموزه‌های تربیتی قرآن وقایع بی‌نظیری چون بیداری فطرت انسان در گرفتاری‌ها، ایمان سَحْرَه فرعون، یقین و اطمینان حضرت ابراهیم علیه السلام و ... بیان شده که بیانگر سیر انفسی و معنوی و حاکی از اندیشیدن در اعماق وجودی و فطرت خداجوی بشر است. در این سیر، برخلاف سیر و سلوک عارفانه، حجاب‌های ظاهری و باطنی سریع از بین رفته و اثر کشف حقیقت در آدمی آشکار می‌گردد و اثربخشی آن به مراتب دینی انسان‌ها وابسته است و آثار عملی آن نقش تربیتی ارزشمندی در هدایت و سعادت آدمی دارد. پژوهش حاضر به بررسی سیر انفسی و ویژگی‌های آن در قرآن و تفاوت‌های آن با سیر و سلوک می‌پردازد.

### واژگان کلیدی

سیر انفسی، عرفان، فطرت، قرآن، اسلام.

\*. عضو هیئت علمی گروه معارف اسلامی دانشگاه آزاد اسلامی واحد مرودشت.

mramani@miau.ac.ir

تاریخ تأیید: ۸۹/۶/۲۰

تاریخ دریافت: ۸۸/۱۱/۱۵

### طرح مسئله

یکی از نشانه‌هایی که خداوند برای کشف حق و حقیقت قرار داده، آیت و نشانه انفسی است که در باطن وجود بشر به ودیعه نهاده شده و هرگاه متوجه آن شود، با حقانیت حق آشنا و دیده‌دل و جانش بینا و قلبش بیدار می‌شود. این سفر انفسی یک سیر روحانی و برخاسته از فطرت خداجوی عموم انسان‌هاست و برخلاف سیر و سلوک مختص عارفان و سالکان نبوده، ایصال الی المطلوبی است که طی مراحل آن سریع و آنی به وقوع می‌پیوندد. اما به‌راستی سیر انفسی چیست و در قرآن چگونه ترسیم شده است؟ مسئله مقاله پیش‌رو برای سیر انفسی در قرآن و ارائه مصادیق آن است. در قرآن ضمن آنکه به مسئله سیر انفسی توجه ویژه شده است و ضرورت و اهمیت آن در برخی آیات منعکس گردیده به جهاد نفس و نقش آن در سیر انفسی توجه شده و مصادیق مختلفی از آن در سیره و روش انبیا و اولیای الهی آمده است. بررسی آیات مذکور ابعاد سیر انفسی در قرآن را نشان داده و می‌تواند به‌عنوان الگوی شایسته فراروی کسانی باشد که خواهان ره‌توشه مطمئن و وحیانی جهت سلوک معنوی هستند. روش ما در این بحث بررسی آیات با توجه به آرا و نظرات مفسرین شیعی است.

### جایگاه و اهمیت سیر انفسی در قرآن

اهمیت سفر انفسی در قرآن به استفهام بیان شده است:

وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ وَ فِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ. (ذاریات / ۲۰ و ۲۱)

و در زمین برای اهل یقین نشانه‌هاست و در درون شما نیز آیات و نشانه‌های توحیدباوری و حق‌باوری است [پس آیا نمی‌نگرید؟]

نشانه‌های یکتایی و یگانگی خداوند هم در مجموعه هستی است به شکل عام و هم در وجود انسان به شکل خاص است هر دگرگونی در جسم و روح انسان، آدمی را به خالق هستی رهنمون می‌شود که چگونه خلقت را منظم و به دور از هرگونه خطا و اشتباه، حکیمانه تدبیر می‌کند. این نشانه‌های باطنی در نفس انسان‌ها دلالت دارد: «بر کمال و قدرت صانع که هیچ آیتی نیست جز اینکه در انسان نظیر آن است». (واعظ کاشفی، ۱۳۱۷: ۴ / ۲۰۷؛ کاشانی، ۱۳۴۴: ۹ / ۳۸)

نظری به سوی خود کن که تو جان دلربایی  
مفکن به خاک خود را که تو از بلند جایی  
تو ز چشم خود نهانی تو کمال خود چه دانی؟  
چو دُر از صدف برون آ که تو بس گران بهایی  
(همان)

همین امر همیشه انسان را به حق و حقیقت رهنمون می‌سازد.  
استفهام در آیه یادشده به معنای امر است؛ یعنی به نظر عبرت درنگرید و علامت کمال صنع  
را در ذات خود مشاهده کنید؛ چرا که در عالم هیچ نباشد الا که نمونه‌ای از آن در نهاد شما بُوَد.  
پس نظر کنید به چشم حقیقت و تأمل نمایید در آثار قدرت و بدایع آفاق و انفس تا  
به وسیله آن عالم شوید و به وجود صانع عالم و وحدت و علم و قدرت و حکمت و رحمت  
خالق بنی آدم؛ چه هر که این آیت‌ها را به دیده بصیرت مشاهده کند، هر آینه معرفت یابد و  
آن که کوردل شود از مشاهده آثار حق و حقانیت، هر آینه گمراه و عاقبت به نکال و عذاب  
گرفتار گردد. (عبدالعظیمی، ۱۳۶۶: ۱۲ / ۶۱)

همچنین استفهام در آیه پیش گفته «تعبیر لطیفی است؛ یعنی این آیات الهی در گرداگرد  
شما در درون جان شما، در سراسر پیکر شما، گسترده است. اگر اندکی چشم باز کنید می‌بینید  
و روح شما از درک عظمتش سیراب می‌گردد» (مکارم شیرازی و دیگران، ۱۳۷۸: ۲۲ / ۳۳۲)  
و همزه استفهام «در مقام سرزنش به انسان است که با آنکه در خود شما آیات و نشانه‌های  
قدرت الهی هویدا است، بلکه هر چه در عالم کبیر و مجموعه جهان پهناور موجود است  
نمونه‌ای از آن در وجود انسانی مندرج گردید؛ زیرا که در میان موجودات فقط وجود انسان  
است که مجموعه عالم وجود گشته و گنجینه اسرار الهی و نماینده صفات ربوبی گردیده؛  
گاهی به نیروی شاه‌باز قدسی روح ملکوتی در فضای غیرمتناهی عالم امکانی پرواز می‌نماید و  
گاهی مجذوب طبیعت گردیده و در قعر گودال مادیات و طبیعیات فرو می‌رود. با این  
نمایندگی چگونه چشم دل خود را کور گردانیده‌اند و نگاه نمی‌کنید تا آن خدای خود را  
بشناسید». (مجتهد امین، ۱۳۶۱: ۶ / ۳۱۱)

بنابراین، سفر انفسی «سفر به وسیله حرکت درونی است از پایین‌ترین مراتب تا ملکوت آسمان‌ها، و برترین سفرهاست». (فیض کاشانی، بی‌تا: ۴ / ۳۹) «سفر دل است در ملکوت آسمان و زمین و عجایب صنع ایزد - تعالی - و منازل راه دین و سفر مردان [الهی] این است که به تن در خانه نشسته باشند و در بهشتی که پهنای وی هفت آسمان و زمین است، جولان می‌کنند؛ چه، عالم‌های ملکوت، بهشت عارفان است. آن بهشتی که منع و قطع را به وی راه نیست و حق تعالی بدین سفر دعوت می‌کند، بدین آیت که می‌گوید: «أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ». <sup>۱</sup> (غزالی، ۱۳۵۴: ۱ / ۳۵۷)

در برخی دیگر از آیات قرآن کریم، خداوند متعال درباره برخی امور به اندیشیدن سفارش کرده است. (سبأ / ۴۶؛ بقره / ۲۱۹ و ۲۶۶؛ انعام / ۵۰؛ روم / ۸) یکی از این موارد، اندیشیدن انسان‌ها در درون و باطن خودشان است:

أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ ...  
(روم / ۸)

آیا در درون خود اندیشه و تفکر نمی‌کنند؟ خداوند، آسمان و زمین و هر آنچه را که میان آنهاست، جز به حق و حقیقت تا زمان معینی نیافریده است و [با این حال] بسیاری از مردم لقای پروردگارش را سخت انکار می‌کنند.

در این آیه، تفکر در باطن و درون انسان، آغازگر سفر انفسی و مقدم بر سفر آفاقی بیان شده و با نکوهش معاندان و کافران درصدد ارشاد اهل حق و یقین است.

به دلیل اهمیت مسئله، آیات انفسی و باطنی، در قرآن کریم به صورت استفهام مطرح شده است. بیان استفهام‌گونه برای توجه به آیات انفسی و تفکر در آن و سفر به اعماق وجودی و آشنا شدن «لطافت صنعت و بدایع حکمت آفرینش» است. (طبرسی، ۱۴۱۵: ۵ / ۱۹) انسان با کشف آیات انفسی در درون خود و سفر به اعماق وجودی خویش، با شناخت خود به خداشناسی ره می‌یابد؛ از این رو، هر چه معرفت نفس نیکوتر و بهتر شود، معرفت حق و خداشناسی نیز نیکوتر و بهتر شود. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ضمن بیان رابطه مستقیم معرفت نفس با

۱. اعراف / ۱۸۵.

معرفت حق تعالی می‌فرماید:

مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ. (مجلسی، ۱۴۰۳: ۳ / ۳۲)

هر کس نفس خود را بشناسد، پس به یقین، پروردگارش را شناخته است.

امیرمؤمنان علی علیه السلام نیز ضمن بیان این که خودشناسی کلید خداشناسی است، انسان را متوجه این نکته می‌سازد که درون جرم صغیر و کالبد گوشتی آدمی، عالم بزرگی نهفته که راهنمای راه حق و حقیقت است و همچون نامه گویایی پرده از باطن و اسرار درونی خود برمی‌دارد:

أَتَزَعَمُ أَنَّكَ جَرْمٌ صَغِيرٌ      وَ فِيكَ انْطَوَى الْعَالَمُ الْأَكْبَرُ  
تو می‌پنداری که کالبد کوچکی هستی؟      درحالی که جهانی بزرگ در باطن تو گنجانده شده  
وَ أَنْتَ الْكِتَابُ الْمُبِينُ الَّذِي      بِأَحْرُفِهِ يَظْهَرُ الْمُضْمَرُ  
و تو آن کتاب گویا و آشکاری هستی      که با حروفش از نهان آشکار می‌شود  
(بیهقی نیشابوری، ۱۳۷۶: ۲۳۶)

امیرمؤمنان علیه السلام نفس انسان را عالم اکبر می‌داند که اندیشه در عجایب، دقایق و ظرایف آن، انسان را به خودشناسی و در نتیجه به خداشناسی و حق‌شناسی می‌رساند. انسان «وقتی به خلقت زیبای خود می‌نگرد، با آنکه از عدم به وجود آمده است، در خواهد یافت که موجودی قدیم، قادر و عالم زنده‌ای که به تمام رموز آفرینش با نظم بسیار دقیقی آگاهی دارد او را آفریده و تمام جهات خلقتش را براساس حکمت ایجاد نموده است». (طبرسی، ۱۴۱۵: ۴ / ۲۹۶)

عجایب قدرت و غرابت صنعتی که خداوند در آفرینش روحی و باطنی انسان به ودیعه نهاده، نزدیک‌ترین، سریع‌ترین و نیز بهترین راه رسیدن به مبدأ از راه اندیشیدن در درون جان با عقل و وجدان است. امام خمینی قدس سره شرط اول سفر انفسی و معنوی را تفکر می‌داند و می‌فرماید:

اول شرط مجاهده با نفس و حرکت به جانب حق تعالی، تفکر است. ... تفکر در این مقام عبارت است از آنکه، انسان ... فکر کند در اینکه آیا مولای او که او را در این دنیا آورده و تمام اسباب آسایش و راحتی را از برای او فراهم کرده و بدن سالم و قوای صحیحه، که هر یک دارای منافع است که عقل هر کس را جبران می‌کند، به او عنایت کرده، و این همه بسط بساط نعمت و رحمت کرده، و از

طرفی هم، این همه نعمت انبیا فرستاده، و کتاب‌ها نازل کرده و راهنمایی‌ها نموده و دعوت‌ها کرده، آیا وظیفه ما با این مولای مالک الملوک چیست؟ آیا تمام این بساط فقط برای همین حیات حیوانی و اداره کردن شهوت است، که با تمام حیوانات شریک هستیم، یا مقصود دیگری در کار است؟ آیا انبیای کرام و اولیای معظم و حکمای بزرگ و علمای هر ملت که مردم را دعوت به قانون عقل و شرع می‌کردند و آنها را از شهوات حیوانی و از این دنیای فانی پرهیز می‌دادند، با آنها دشمنی داشتند و دارند، یا راه صلاح ما بیچاره‌های فرو رفته در شهوات را مثل ما نمی‌دانستند؟ اگر انسان عاقل لحظه‌ای فکر کند می‌فهمد که مقصود از این بساط چیز دیگر است و منظور از این خلقت، عالم بالا و بزرگ‌تری است؛ و این حیات حیوانی مقصود بالذات نیست. (موسوی خمینی، ۱۳۷۴: ۶ و ۷)

### جهاد با نفس

سفر انفسی و باطنی انسان برای ایصال به مطلوب و حقیقت همراه «جهاد با نفس» است و جهاد بر دو قسم است: الف) جهاد با دشمن ظاهری یا جهاد اصغر و ب) جهاد با نفس و شیطان درونی یا جهاد اکبر.

هر دو نوع جهاد دشوار است و جهاد با نفس سخت‌ترین و دشوارترین آنهاست؛ زیرا انسان در طول زندگی با آن روبه‌روست و برخلاف جهاد اصغر در زمان خاصی نیست. شهوت‌های نفس و خواست‌های خطرناک هوای دل و وسوسه‌های شیطانی از هر دشمنی سخت‌تر و مبارزه با آنان بسیار سخت، طولانی و طاقت‌فرساست. انسان در این راه بارها شکست می‌خورد و به زانو در می‌آید؛ از این‌روست که روایات، جهاد اکبر را جهادی کامل، سخت، برترین و با فضیلت‌ترین جهاد مؤمنان و خردمندان دانسته و به آن امر کرده است. (محمدی ری‌شهری، بی‌تا: ۱ / ۴۵۵ - ۴۵۲) تا نفس انسان از پلیدی‌ها و بدی‌ها پاک شود و به اوج ایمان، تقوا و حکمت نائل شود:

وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ. (عنکبوت / ۶۹)

و کسانی که در راه ما بکوشند و (با دشمن، شیطان و نفس) جهاد کنند، هر آینه آنان را به راه‌های خود هدایت می‌کنیم و همانا خداوند با نیکوکاران است.

توفیقی که خداوند به کسانی که در راه او و برای رسیدن به حق و حقیقت در زمینه‌های مختلف علمی، عبادی، اقامه سنت، مبارزه با دشمنان دین، جهاد با نفس و شیطان درون و ... می‌دهد، لطف بسیار بزرگ و مهمی است که هرچه این تلاش دشوارتر باشد، لطف الهی هم بزرگتر خواهد بود، بر این اساس از آنجا که جهاد با نفس سخت‌ترین نوع جهاد است، توفیقات الهی نسبت به مجاهدان واقعی غیر قابل تصور بوده، آنان به هدایتی از جانب خداوند رهنمون می‌شوند که راه حقیقت و رسیدن به حق تعالی است:

أَنَا الْمَعْبُودُ فَأَطْلُبُنِي تَجِدُنِي      أَنَا الْمَقْصُودُ فَأَطْلُبُنِي تَجِدُنِي  
 اگر در جست‌وجوی ما شتابی      مراد خود به زودی بازایی  
 (واعظ کاشفی، ۱۳۱۷: ۳ / ۴۱۴)

در ابتدای سوره عنکبوت هنگام بیان اوصاف مؤمنان، راه نجات و رستگاری آنان را یادآور می‌شود: آنان، اشخاصی هستند که در راه رسیدن به قرب الهی و کسب سعادت اخروی جهاد می‌نمایند و اطلاق مجاهد و جهاد در راه خداوند در این آیه «به جهت آن است که تا شامل اعادی ظاهر و باطن باشد؛ یعنی هر که با کفار جهاد کند و یا با نفس اماره و شیطان در مقام مجاهده درآید - که جهاد اکبر است - هر آینه راه نمایم ایشان را از راه‌های خود که آن طریق، مسیر است به مجازات و وصول نجات ما و زیاده سازیم هدایت ایشان را به سیل خیر و برکت و توفیق در سلوک آن، لقلوله: «وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى وَآتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ». (کاشانی، ۱۳۴۴: ۷ / ۱۸۰)

بنابراین، بیان مهم این آیه شریفه: «آگاهی امت به آنکه، هرکس در راه خدا مجاهده نماید، هر آینه راه نماینده شود. در این حکم اشاراتی است از آن جمله، اقدام در فرمان‌برداری خدا، موجب زیادتی توفیق است و همچنین عمل کردن به علم، سبب زیادتی در علم است. چنانچه در حدیث وارد شده که حضرت نبوی ﷺ فرمود: «مَنْ عَمِلَ بِمَا عَلِمَ وَقَقَّهُ اللَّهُ عَلِمَ مَا لَا يَعْلَمُ». (عبدالعظیمی، ۱۳۶۶: ۱۰ / ۲۶۵)

نتیجه اینکه انسان باید «در اموری که متعلق به خداست، چه در راه عقیده و چه در راه عمل» (طباطبایی، ۱۴۱۱: ۱۶ / ۱۵۴) جهاد کند تا به هدایت الهی برسد و در این چند روز

دنیا، تجارتی بکند که ثمره‌اش قرب و لقای خداوند جلیل و جمیل باشد. در این صورت، به فرموده امام صادق علیه السلام:

خوشا به حال بنده‌ای که از برای خدا و تقرب به جناب او در مقام مجاهده با نفس خود باشد و آن کس که سپاهیان هوای نفس را شکست داد به رضای الهی دست یافته و آن کس که عقلش بر نفس اماره پیشی گرفت و بر بساط خدای تعالی به سعی و کوشش و آه و ناله و خضوع پرداخت به پیروزی بزرگی نائل شده است. (ملکی تبریزی، ۱۳۷۹: ۱۰۸)

و از جمله نیکوکاران، کسانی هستند که یاری و رحمت پروردگار همواره همراه آنان است؛ به‌گونه‌ای که این معیت و همراهی افضل از معیت وجودی است که خداوند به تمامی موجودات و انسان‌ها دارد. (طباطبایی، ۱۴۱۱: ۱۶ / ۱۵۸)

### نمونه‌هایی از سفرهای انفسی در قرآن

قرآن کریم ضمن نقل بعضی از حوادث و وقایع نکاتی را یادآور شده است که نشانگر دگرگونی در انسان‌ها و بیانگر سفر انفسی و معنوی و اندیشیدن در اعماق وجودی و فطرت خداجوی بشر است. برخی از این نمونه‌ها چنین است:

#### ۱. یقین و اطمینان حضرت ابراهیم علیه السلام

خداوند در قرآن کریم ضمن بیان سرگذشت حضرت ابراهیم علیه السلام و گفتگوهای او با آزر، قدرت با نفوذ خود را در قلمرو آسمان‌ها و زمین، دلیلی روشن بر یکتایی‌اش می‌داند و همچنین عجایب و بدایع آسمان‌ها و زمین را به او نشان می‌دهد تا از گمراهی قوم خود دوری گزیند و از زمره موقنان و اهل یقین باشد که علمشان کامل و صددرصدی است و به هیچ وجه در آن شک و تردیدی نیست. (همان: ۷ / ۱۷۸)

وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ. (انعام / ۷۵)  
و این چنین قدرت و مالکیت [خداوند و عجایب و بدایع] آسمان‌ها و زمین را بر ابراهیم نمایانندیم تا از اهل یقین گردد.



حضرت ابراهیم علیه السلام به وحدانیت خداوند یقین داشته؛ اما با دیدن ملکوت آسمان‌ها و زمین از طریق استدلال و از روی بصیرت به توحید مؤمن می‌گردد و به عین الیقین، آیات الهی را دریافت می‌کند؛ زیرا در ملکوت، همان وجود اشیا از جهت انتساب و قیامی که به ذات خدای سبحان دارند، است ... بنابراین، نظر در ملکوت اشیا به طور قطع و یقین آدمی را به توحید هدایت می‌کند. (طباطبایی، ۱۴۱۱: ۷ / ۱۷۷) شک نیست که ابراهیم علیه السلام یقین استدلالی و فطری به یگانگی خدا داشت؛ اما با مطالعه در اسرار آفرینش این یقین به سرحد کمال رسید، همان‌طور که ایمان به معاد و رستاخیز داشت؛ ولی با مشاهده مرغان سر بریده‌ای که زنده شدند، ایمان او به مرحله عین الیقین رسید. (مکارم شیرازی و دیگران، ۱۳۷۸: ۵ / ۳۰۸)

ارائه و تعلیم ملکوت اشیا به ابراهیم علیه السلام عبارت از شهود قلبی و موهبت وجودی است ... [زیرا] جاذبه آفرینش و رابطه تدبیر آفریدگار را درباره موجودات به‌طور شهود قلبی می‌بیند و به‌طور موهبت، حقایق اشیا بر او روشن و آشکار شده و به آنها آگاه است، نه از طریق علل و جریان اسباب و نه به‌واسطه حواس ظاهر و یا فکر و خیال، و ارائه ملکوت فقط به‌طور افاضه است که حکمت و حقایق اشیا به فردی تعلیم و القا شود. (حسینی همدانی، ۱۳۸۰: ۵ / ۳۸۷)

سفر انفسی و معنوی حضرت ابراهیم علیه السلام برای دیدن ملکوت بالاترین مراتب ایمان است، به خصوص مقام حق الیقینی که آتی غفلت در او نباشد و از همین جمله افضلیت حضرت ابراهیم علیه السلام بر سایر انبیا غیر از خاتم النبیین و آله الطاهرین معلوم می‌شود. (طیب، ۱۳۶۶: ۵ / ۱۱۷)

ورود ابراهیم علیه السلام در زمره اهل یقین، برجسته‌ترین هدف نمایان‌دن ملکوت و سلطنت و مالکیت خداوند، آسمان‌ها و زمین بوده و مطرح ساختن یقین به عنوان اصلی‌ترین هدف ارائه ملکوت، گویای عظمت یقین و اهل آن و همچنین نقطه نهایی در مقوله شناخت است ... [که] در پرتو امدادها و توفیقات الهی امکان‌پذیر است. (هاشمی رفسنجانی، ۱۳۷۳: ۵ / ۲۰۷)

دیگر سفر انفسی و باطنی حضرت ابراهیم علیه السلام اطمینان قلبی آن حضرت از چگونگی زنده شدن مردگان در قیامت است. اگرچه آن حضرت به زنده شدن مردگان ایمان داشت و از دلایل آن آگاه بود؛ اما از خداوند خواست تا علمش به چگونگی زنده شدن موجودات در روز رستاخیز، بی‌شک و شبهه باشد. خداوند نیز او را بر سبیل تقریر گفت: «أَوَلَمْ تُؤْمِنْ»؛ ایمان

نداری به احیای موتی؟ با آن که دانست که او ایمان دارد ولکن برای تقریر گفت تا او بگوید: «بلی». (ابوالفتح رازی، ۱۳۶۶: ۴ / ۲۷)

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ قَالَ أَوَلَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَىٰ وَلَكِن لِّيَطْمَئِنَّ قَلْبِي قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْيًا وَاعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ. (بقره / ۲۶۰)

چون ابراهیم گفت: بار خدایا! به من نشان ده که چگونه مردگان را زنده می‌کنی؟ خداوند فرمود: باور نداری؟ گفت: بلی، ولی می‌خواهم تا دل و قلبم مطمئن گردد و آرامش گیرد. خداوند فرمود: چهار پرنده بگیر و آنان را قطعه قطعه [کن] و در هم درآمیز، سپس هر قطعه را بر سر کوهی قرار بده، آنگاه آنها را صدا بزن، به سرعت به سوی تو می‌آیند و بدان که خداوند توانای داناست.

در این سفر انفسی، حضرت ابراهیم علیه السلام با مشاهده چگونگی و کیفیت (طباطبایی، ۱۴۱۱: ۳۸۷ / ۲) زنده شدن مردگان به مقام شهود و کشف حقیقت می‌رسد؛ زیرا «هر ظن و گمان درصدد آن است و می‌کوشد که به مظنون علم پیدا کند، علم نیز شهود و عیان را می‌جوید و عیان تحقیق را جذب و صاحبش را به حرکت و جنبش وا می‌دارد و او را آرام نمی‌گذارد، تا اینکه وی را به مافوقش برساند. پس ابراهیم علیه السلام بعد از علم به قضیه گفت: «علم من را تهییج می‌کند و قلبم را در طلب عیان مضطرب کرده است، پس عیان را طلب می‌کنم تا قلبم مطمئن شود». (گنابادی، ۱۳۷۷: ۳ / ۱۱۳) و هرگونه شک و شبهه‌ای در این خصوص محال گردد و به ملکوت اشیا که در ید قدرت خداوند بوده و از کیفیت افاضه حیات مردگان حکایت می‌کند، آگاه شوم، تا شهود عینی حاصل شده، دل و قلبم به اطمینان و یقین برسد.

## ۲. شکستن بت‌ها به دست ابراهیم علیه السلام

در داستان مناظرات حضرت ابراهیم علیه السلام، بت‌شکنی آن حضرت در قرآن آمیخته با یک سفر انفسی و درونی برای بت‌پرستان و نمرودیان است. ابراهیم علیه السلام در رویارویی با بت‌پرستان، آنان را متوجه بت بزرگ می‌کند، تا بدانند چه کسی بت‌ها را شکسته و نابود ساخته است. بت‌پرستان در این گفتگو به خوبی می‌دانستند که یک بت بی‌جان و بی‌حرکت محال است

دیگر بت‌ها را شکسته باشد؛ و از این رو، به بی‌اهمیتی و پوچی بت‌ها آگاهی داشتند؛ اما تعصب و تقلید کورکورانه از سنت‌ها و روش‌های پدران و اجدادشان مانع از حق‌پذیری آنان شده بود. آنان وقتی عجز و ناتوانی خود را در مقابل جواب مستدل و مستحکم حضرت ابراهیم علیه السلام دیدند، در برابر حق سر به زیر افکندند و به ژرفای درون خود فرو رفتند و دانستند که با پرستش غیر خداوند، در حق خود ظلم کرده‌اند:

فَرَجَعُوا إِلَىٰ أَنفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ \* ثُمَّ نَكِسُوا عَلَىٰ رُءُوسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا هَؤُلَاءِ يَنْطِقُونَ. (انبیاء / ۶۴ و ۶۵)

پس آنان به درون خویش برگشتند و با خود فکر کردند و گفتند: البته شما [بت‌پرستان] همان ستمکارانید، [پس در مقابل احتجاج ابراهیم علیه السلام] همه سر به زیر افکندند و گفتند: تو می‌دانی که این بتان نمی‌توانند حرف بزنند.

سخنان ابراهیم علیه السلام، بت‌پرستان را تکان داد، وجدان خفته آنها را بیدار کرد و همچون طوفانی که خاکسترهای فراوان را از روی شعله‌های آتش برگیرد و فروغ آن را آشکار سازد، فطرت توحیدی آنها را از پشت پرده‌های تعصب و جهل و غرور آگاه ساخت. در یک لحظه کوتاه و زودگذر از این خواب عمیق و مرگ‌زا بیدار شدند. (مکارم شیرازی و دیگران، ۱۳۷۸: ۱۳ / ۴۳۹)

هریک از بت‌پرستان به نفس خود مراجعه کرد<sup>۱</sup> و با اندیشیدن، به ظالم بودن خود و پوشالی و بی‌ارزش بودن بت‌های خاموش و مرده پی برد. آنان دانستند چیزهایی پرستیده‌اند که نمی‌توانند از خود دفاع کنند و به صدق گفتار و دعوت ابراهیم علیه السلام پی بردند و از جوابش عاجز و درمانده شدند. از این رو، خداوند سخن حق را بر زبانشان جاری ساخت (طبرسی، ۱۴۱۵: ۴ / ۵۳) و به ملامت و سرزنش خود برخاستند و دانستند که خود ظالم هستند نه ابراهیم بت‌شکن.

۱. «فَرَجَعُوا إِلَىٰ أَنفُسِهِمْ»، استعاره بالکنایه است و با کنایه از آگاه ساختن مردم و تفکرشان در دل حکایت می‌کند. (طباطبایی، ۱۴۱۱: ۱۴ / ۳۳)، فرجعوا الی انفسهم ای تفکروا فی قلوبهم ورجعوا الی عقولهم فقالوا: ما تراه الا کما قال (میبیدی، ۱۳۷۶: ۶ / ۲۶۵) همچنین می‌شود آیه استعاره و کنایه باشد از عود به سوی باطن، یعنی آنان در مجادله مغلوب گردیدند و به بطلان طریقه و مذهب خود واقف شدند و به عجز خود اعتراف نمودند. (مجتهد امین، ۱۳۶۱: ۱۰ / ۲۷۷)

در این سیر انفسی، بت‌پرستان و مشرکان با استدلال‌های عملی و منطقی ابراهیم علیه السلام محکوم شدند و به محکومیت خود اعتراف نمودند و به حق و حقیقت و توحید عبادی پروردگار پی بردند و دانستند که ظالم اصلی و حقیقی خودشان هستند. در واقع تمام مقصود ابراهیم علیه السلام از شکستن بت‌ها شکستن فکر بت‌پرستی و روح بت‌پرستی بود و گرنه شکستن بت فایده‌ای ندارد، و ابراهیم علیه السلام موفق شد یک مرحله بسیار حساس و ظریف تبلیغ خود را - که بیدار ساختن وجدان‌های خفته از طریق ایجاد یک طوفان روانی است - اجرا کند؛ (مکارم شیرازی و دیگران؛ ۱۳۷۸: ۱۳ / ۴۳۹) اما لجاجت و تعصب جاهلانه و شدید آنان، مانع از پذیرش حق شد و تصمیم خطرناکی برای کشتن ابراهیم علیه السلام به بدترین شکل ممکن و از راه سوزاندن و خاکستر کردن وی گرفتند؛ ولی کار آنان به نتیجه‌ای نرسید و به خسران و زبان دچار شدند. (انبیاء / ۷۱ - ۶۸)

### ۳. ایمان آوردن جادوگران فرعون

یکی دیگر از اتفاقات مهم و سرنوشت‌ساز داستان حضرت موسی علیه السلام ایمان آوردن جادوگران فرعون است. پس از آنکه فرعون آنان را برای مبارزه با موسی علیه السلام و برادرش به میدان رقابت فرستاد، آنها آنچه را به ظاهر از سحر و جادو آماده کرده بودند، در برابر دید عموم به حرکت درآوردند و همگان را به شگفت واداشتند، به گونه‌ای که در دل موسی علیه السلام نیز آثار ترس و بیمناکی از غلبه آنها آشکار شد. اما به اذن و اعجاز پروردگار عصای موسی علیه السلام اژدهایی مهیب شد و تمام نقشه‌های ساحران را در کمتر از آنی نابود و تباہ ساخت.

ساحران به محض مشاهده این حادثه حیرت‌انگیز و عصای اژدها شده به پوشالی بودن سحر و جادوی خود و اعجاز الهی یقین کردند و با نهایت ذلت و خواری در برابر حق تعالی به سجده افتادند و با دل و جان به خداوند ایمان آوردند و تسلیم امر او شدند:

فَأَلْقَى السَّحْرَةَ سَجْدًا قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَمُوسَى. (طه / ۷۰)

پس ناگاه ساحران به سجده افتادند [و با صداقت] گفتند: به پروردگار هارون و موسی ایمان آوردیم.

اعجاز حضرت موسی علیه السلام چنان انقلاب درونی در دل ساحران ایجاد کرد که طوفانش تمام وجود آنان را فراگرفت و آن چنان مجذوب موسی و تحت تأثیر معجزه او واقع شدند که گویی بی اختیار به سجده افتادند. (مکارم شیرازی و دیگران، ۱۳۷۸: ۲۳ / ۲۴۶) به خداوند ایمان واقعی آوردند و در برابر تهدید فرعونیان هیچ اظهار ترس و عجزی نکردند، بلکه تهدید و ارعاب آنان را وسیله لقای پروردگار دانستند و با آغوش باز پذیرای آن شدند. آری، اعجاز عصای موسی علیه السلام در دل و جان آنان چنان تأثیر ژرفی گذاشت که به مقام ساجدین<sup>۱</sup> نائل شده و از روی صدق و انابت و تعظیم این معجزه «قَالُوا آمَنَّا» گفتند ... و چون سحره به سجده درافتادند، حق - تعالی - روضه جنان و منازلی که نامزد ایشان بود را در آنجا به ایشان نمود، ایشان چون منازل خود را بدیدند به یکبار متفک الکلمه شده گفتند که، ما به پروردگار موسی علیه السلام و هارون علیه السلام گرویدیم و تصدیق به وحدانیت او نمودیم. (کاشانی، ۱۳۴۴، ۶ / ۸)

این اظهار اطاعت، ایمان، درخواست آمرزش و رحمت الهی از سوی ساحران، آن هم بدون اجازه و فرمان فرعون، سبب ذلت و سقوط فرعون در نظر مردم شد و ساحران را تبدیل به مؤمنانی کرد که ایمان خود را آشکارا و در عمل با گواهی دادن به توحید، نبوت و معاد (طه / ۷۶ - ۷۰؛ ۵۱ - ۴۷) در انظار مردم نمایان ساختند تا آنان نیز به راه حق و حقیقت رهنمون شده و به موسی علیه السلام و رسالتش ایمان آورند و از زیر یوغ بندگی غیر خدا خارج شوند.

#### ۴. اسلام آوردن ملکه سبا

اسلام آوردن ملکه سبا از دیگر سفرهای انفسی و معنوی است که در قرآن با لطافت و ظرافت خاصی بیان شده است. وقتی که هدهد، سلیمان علیه السلام را از گروه خورشیدپرستان در سرزمین سبا - که زنی فرمانروای آنان بود - آگاه ساخت، سلیمان نامه‌ای با نام و یاد پروردگار رحمان و رحیم خطاب به آنان نوشت تا به اطاعت امر خداوند تسلیم شوند:

۱. توبه / ۱۱۲؛ تحریم / ۵، طبق این دو آیه یکی از اوصاف مؤمنان ساجد، ساجد بودن آنهاست.

إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ \* أَلَّا تَعْلَمُوا عَلَيَّ وَأُتُونِي مُسْلِمِينَ.  
(نمل / ۳۰ و ۳۱)

این پیام از جانب سلیمان است و با نام خداوند بخشاینده مهربان است. که تکبر و برتری نسبت به من نجوید و با من از در تسلیم درآیید.

رحمتِ صد تو بر آن بلقیس باد	که خدایش عقل صد مرده بداد
هدهدی نامه بیاورد و نشان	از سلیمان چند حرفی با بیان
خواند او، آن نکته‌های با شمول	و از حقارت ننگرید او در رسول
چشم هدهد دید و جان عنقاش دید	حس چو کف دید و دل دریاش دید <sup>۱</sup>

ملکه سبا ضمن احترام به نامه، (نمل / ۲۹) با بزرگان و امرای خود مشورت کرد و تصمیم گرفت گروهی را با هدایایی به نزد سلیمان علیه السلام بفرستد تا از تصمیم او آگاه شود. پس از بازگشت سفیران، ملکه سبا که از قصد و نیت الهی سلیمان علیه السلام آگاه شد، تصمیم گرفت خود به نزد حضرت سلیمان علیه السلام برود و با او مصالحه نماید. وقتی به نزد سلیمان آمد با دیدن تخت سلطنت خود در آنجا شعله‌های ایمان در دلش جرقه زد و به اطاعت از سلیمان اعتراف کرد:

فَلَمَّا جَاءَتْ قِيلَ أَهَكَذَا عَرْشُكَ قَالَتْ كَأَنَّهُ هُوَ وَأُوتِينَا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهَا وَكُنَّا مُسْلِمِينَ.  
(نمل / ۴۲)

و چون [به نزد سلیمان] آمد، به او گفته شد: آیا تخت تو همین است؟ گفت: مثل اینکه همان است و بیش از این [در قضیه هدهد و مراجعت سفیران از قصد و نیت سلیمان] آگاه شده بودیم و مطیع و تسلیم هستیم.

رویاری با تخت و پی بردن به قدرت الهی سلیمان علیه السلام و یارانش، طوفان و دگرگونی سهمگینی در درون ملکه سبا به پا کرد و دانست که بت‌پرستی او را به وادی کفر و گمراهی کشانده، از این رو هرچه که در محضر حضرت سلیمان علیه السلام به جلو گام می‌نهاد، با مشاهده آیات

۱. چشم حسی و ظاهری بلقیس هدهد را همان پرنده کوچک اندام و ریز نقش دید، ولی چشم معنوی و باطنی او هدهد را در عظمت شأن و والایی روح، سیمرغ یافت. چشم حسی او هدهد را مانند کف بی‌مقدار دید ولی چشم دل او، هدهد را بسان دریا عظیم و پهناور دید. (مولوی، ۱۳۷۳: دفتر دوم / ۱۶۰۴ - ۱۶۰۱)

بینات و موهبت‌های الهی عطا شده به سلیمان علیه السلام بر ایمان و یقینش افزوده و تخت و تاج زیبا و دستگاه تجملات خود را کوچک می‌دید و چون وارد کاخ بلورین و آبگینه و خارق‌العاده تجملاتی شد، از بی‌حجابی و نداشتن پوشش مورد بازخواست گردید. ملکه سبأ در بیان «ظَلَمْتُ» و «أَسَلَمْتُ» التفاتی از خطاب به غیبت در برابر خداوند به کار برد و وجه این التفات انتقال از توحید اجمالی به توحید صریح و تأکید بر آن با جمله «رَبِّ الْعَالَمِينَ» است. (طباطبایی، ۱۴۱۱: ۱۵ / ۴۰۰) در این هنگام معرفت و ایمانش شعله‌ور گردید و اعتراف به ظلم به نفس خود، به خاطر پرستش خورشید و کشف حجاب کرد و به توحید در ربوبیت و عبادت پروردگار تصریح نمود:

قِيلَ لَهَا ادْخُلِي الصَّرْحَ فَلَمَّا رَأَتْهُ حَسِبَتْهُ لُجَّةً وَكَشَفَتْ عَنْ سَاقِيهَا قَالَتْ إِنَّهُ صَرْحٌ مُّمَرَّدٌ مِنْ قَوَارِيرَ قَالَتْ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي وَأَسَلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.  
(نمل / ۴۴)

به او گفته شد که وارد قصر شو. چون آن را بدید پنداشت که آبی عمیق است و دامن بالا زد و ساق‌های پای خود را عریان کرد. سلیمان [در مقام بازخواست و نهی‌ازمنکر] گفت: این [آب نیست بلکه] قصری از بلور صاف و آبگینه است. سپس [ملکه سبأ] گفت: من به خویشتن ظلم و ستم روا داشته‌ام، اینک با سلیمان، مطیع و تسلیم پروردگار جهانیان می‌شوم.

در این سفر انفسی و معنوی چون ملکه سبأ عظمت معنوی و قدرت شاهانه و اخلاق حسنه حضرت سلیمان علیه السلام را از نزدیک مشاهده نمود، با در نظر داشتن [اینکه] هدهد نامه را به دربار او آورده و تحفه و هدایای گران‌بها را سلیمان علیه السلام رد نموده و نیز تخت پادشاهی او را به اندک مدتی حاضر نموده، از این آیات و دلایل قطعی صحت دعوت سلیمان علیه السلام را تصدیق کرد و عرض نمود: بار پروردگارا! من بر خود ظلم نموده‌ام ... [و] به یگانگی کبریای تو ایمان آوردم و بر طبق دستور سلیمان پیامبر اقرار می‌نمایم که ساحت پروردگار، رب و مدبر عالمیان است و در تدبیر جهان هستی شریک نداشته، غنی بالذات و بی‌نیاز است. (حسینی همدانی، ۱۳۸۰: ۱۲ / ۱۴۰) بدین‌وسیله بلقیس با تمکین از توحید و گذشت از وضع موجود و عدم

لجاجت نام خود را جاوید ساخته [و] به سعادت ابدی دست یافت، آری، تأمل و تفکر صحیح انسان را متوجه ارشاد و قرین خوشبختی می‌سازد. (علوی حسینی موسوی، ۱۳۹۶: ۲ / ۷۰۲)

##### ۵. اثبات حقیقت بر همسر عزیز مصر

از نمونه‌های مهم سفر انفسی و انقلابات درونی که در قرآن به آن اشاره شده است، روشنی حقیقت و بی‌گناهی و عصمت حضرت یوسف علیه السلام و اعتراف زلیخا و دیگر زنان مصری به آن در نزد پادشاه، بعد از آشکار شدن حق و قطع شدن موانع آن است. وقتی فرستاده پادشاه مصر از نزد حضرت یوسف علیه السلام بازگشت و پیشنهاد حضرت یوسف علیه السلام را بیان داشت، این پیشنهاد که با بزرگواری و همت بالایی همراه بود [پادشاه] را بیشتر تحت‌تأثیر عظمت و بزرگی یوسف علیه السلام قرار داد، لذا فوراً به سراغ زنانی که در این ماجرا شرکت داشتند فرستاد و آنها را احضار کرد. به آنها گفت، بگویید ببینم در آن هنگام که شما تقاضای کامجویی از یوسف علیه السلام کردید جریان کار شما چه بود؟ ... راست بگویید. حقیقت را آشکار کنید. آیا هیچ عیب و تقصیر و گناهی در او سراغ دارید؟ ناگهان وجدان‌های خفته آنها در برابر این سؤال بیدار شد و همگی با هم به پاکی یوسف گواهی دادند و گفتند: منزّه است خدا، ما هیچ عیب و گناهی در یوسف علیه السلام سراغ نداریم ...

همسر عزیز مصر که در آنجا حاضر بود و به دقت به سخنان سلطان و زنان مصر گوش می‌داد، بی‌آنکه کسی سؤالی از او کند، قدرت سکوت در خود ندید، احساس کرد زمان آن فرا رسیده است که سال‌ها شرمندگی وجدان را با شهادتی محکم به پاکی یوسف و گنهکاری خویش جبران کند. به‌خصوص اینکه او بزرگواری بی‌نظیر یوسف را از پیامی که برای شاه فرستاده بود فهمید که حتی در پیامش کمترین سخنی از وی به میان نیاورده و تنها از زنان مصر به‌طور سربسته سخن گفته است. یک مرتبه، گویی انفجاری در درونش رخ داد، فریاد زد: الان حق آشکار شد، من پیشنهاد کامجویی از او کردم او راستگوست و من اگر سخنی درباره او گفتم دروغ بوده است دروغ. (مکارم شیرازی و دیگران، ۱۳۷۸: ۹ / ۴۳۱)

قَالَتْ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ اَلْاَنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ اَنَا رَاوِدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَاِنَّهُ لَمِنَ الصّٰدِقِيْنَ.

(یوسف / ۵۱)



زن عزیز گفت: اینک حق و راستی بر من آشکار شد، من از او کام و لذت خواستم و او [در دعوی عفت و پاکدامنی] در زمره راستگویان است.

اقرار و اعتراف محکم (مغنیه، ۱۹۱۸: ۴ / ۳۳۳) همسر عزیز به پاکدامنی حضرت یوسف علیه السلام و گناهکاری خود و همچنین گواهی زنان مصر، جای هیچ‌گونه تردیدی در پاکدامنی یوسف علیه السلام باقی نگذاشت و هرگونه اتهام و نسبت ناروایی که به وی زده بودند در انظار مردم مصر از بین رفت و دامن او از هر جهت پاک گردید. از این رو، همه اقرار به صداقت و راست کرداری او نمودند و دانستند که او حتی در غیبت هم به کسی خیانتی نورزیده است. بنابراین، پس از قطع موانع حق و گذشت زمان، حقیقت آشکار گردید؛ حقیقتی که پیش‌تر عزیز مصر در پاره شدن پیراهن یوسف علیه السلام فهمید. (یوسف / ۲۸ و ۲۹) این بار با تاییدن نور ایمان در قلوب زنان مصری و همسر عزیز مصر با تعلیمات دینی و اخلاقی و احتجاج‌های منطقی حضرت یوسف علیه السلام روشن و ثابت گردید.

#### ۶. بیداری فطرت در گرفتاری‌ها

یکی از نکات مهمی که در بیان ویژگی‌های انسان در قرآن ذکر شده، بیداری فطرت انسان‌ها در لحظه‌های خطر و گرفتاری است. از جمله این خطرها، سفر دریایی است، (اسراء / ۶۶ و ۶۷؛ عنکبوت / ۶۴ - ۲۵؛ لقمان / ۳۱ و ۳۲) قرآن برای بیداری وجدان‌های خفته و فطرت‌های فراموش شده خداجوی انسان، خطاب به انسان‌ها، به‌خصوص مشرکان، نعمت‌های الهی در دریا برای انتفاع آنان (مانند حرکت کشتی، منابع تغذیه‌ای دریا و ...) در کنار دیگر نعمت‌ها از جمله خلق آسمان و زمین، مسخر گردانیدن ماه و خورشید، رزق و روزی، زنده کردن زمین مرده (عنکبوت / ۶۴ - ۶۱) و ... را یادآوری می‌کند.

قرآن کریم خطاب به انسان‌ها، پروردگار را به حرکت درآورنده کشتی دریا برای اکتساب رزق بندگان و کسی که به همه مهربان بوده، معرفی می‌کند:

وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِنَ الْقُرُونِ مِنْ بَعْدِ نُوحٍ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا. (اسراء / ۱۷)

و در این کار برای صابران و شاکران، آیات و نشانه‌های هدایت و کمال قرار داده؛

أَلَمْ تَرَ أَنَّ الْفُلُكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِنِعْمَتِ اللَّهِ لِيُرِيَكُمْ مِنْ آيَاتِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ. (لقمان / ۳۱)

اما مشرکان و کافران به جهت فراموش کردن آیات و کفرشان از هدایت آن بهره‌ای نمی‌برند. به‌طور کلی انسان به هنگام خطر، وقتی که هیچ پناهگاه و امید نجاتی نمی‌یابد و از دیگران و تمامی اشیا و اسباب و آنچه غیر از خدا اطاعت و پرستش می‌کرده قطع امید می‌کند، ناگاه در اعماق درونش، ندایی بلند می‌شود که به او امید می‌بخشد و با حالت خلوص و پاکی، متوجه خداوند، تنها یار و یاور حقیقی خود، می‌گردد و از اعماق درون او را برای فریادرسی و کمک، صدا می‌زند:

وَإِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِيَّاهُ. (اسراء / ۶۷)  
و در آن هنگام که در دریا به شما زبانی رسد، همه آنهایی که به جز خداند یکتا می‌خوانید، فراموش شوند.

همچنین:

وَإِذَا غَشِيَهُمْ مَوْجٌ كَالظُّلْمِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ. (لقمان / ۳۲)  
و چون موجی همانند کوه‌ها آنان را فرا گیرد، خداوند را در آن حال، با عقیده پاک و خالص می‌خوانند.

طوفانِ حوادث، پرده‌های تقلید و تعصب را، که بر فطرت آدمی افتاده، کنار می‌زند و نور فطرت، که نور توحید و خداپرستی و یگانه‌پرستی است، جلوه‌گر می‌شود ... این قانون عمومی است که تقریباً هرکس آن را تجربه کرده است که در گرفتاری‌ها، هنگامی که اسباب ظاهری از کار می‌افتند و کمک‌های مادی ناتوان می‌گردند، انسان به یاد مبدأ بزرگی از علم و قدرت می‌افتد که او قادر بر حل سخت‌ترین مشکلات است ... [در شدت گرفتاری‌ها و سختی‌ها] روزنه امیدی به قلب گشوده می‌شود و نور لطیف و نیرومندی در دل می‌پاشد، این یکی از نزدیک‌ترین راه‌ها به سوی خداست؛ راهی از درون جان و سویدای قلب. (مکارم شیرازی و دیگران، ۱۳۷۸: ۱۲ / ۱۹۰)

در کتاب توحید صدوق از تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام نقل شده:

مردی به امام صادق علیه السلام گفت: یا بن رسول الله! مرا به خدا راهنمایی کن ... امام فرمود: ... هیچ به کشتی سوار شده‌ای؟ گفت: آری. فرمود: آیا اتفاق افتاده که کشتی شکسته باشد، درحالی که نه شنا کردن بلدی و نه کشتی دیگری هست تا تو را نجات دهد؟ گفت: آری. فرمود: آیا در آن وقت به قلبت آمده که [کسی] قادر است تو را از آن ورطه نجات دهد؟ گفت: آری. فرمود: آن چیز خداست که قادر است به نجات تو، وقتی که نجات دهنده‌ای نیست و قادر است به فریاد رسیدن، موقعی که فریادرسی نیست. (قرشی، ۱۳۶۶: ۶ / ۱۱)

در حوادث و گرفتاری‌ها، انسان چون از همه اسباب ظاهری منقطع و مأیوس می‌شود؛ اما از اصل سبب منقطع نشده، ناامید نمی‌شود، بلکه هنوز امید نجات داشته، به سببی که توانا بر اموری باشد که هیچ سببی قادر به انجام دادن آن نیست، امیدوار است (طباطبایی، ۱۴۱۱: ۱۳ / ۱۶۲) و این خود سبب بیداری فطرت و ارتباط درونی انسان‌ها به خداوند می‌گردد که خواندن خداوند در این حال دلیل بر این است که فطرت انسان‌ها، فطرت توحید و یکتاپرستی است. (همان: ۱۶ / ۲۵۰) هرچند که با عادت کردن به اسباب مادی و طبیعی و غوطه‌ور شدن در آن، مسبب الاسباب را فراموش می‌کند و به نعمت عظیم (هدایت فطری الهی) کفر می‌ورزد و از آن بهره‌ای وافر در هدایت و کمال خود به دست نمی‌آورد.

### ویژگی‌های سفر انفسی

۱. سفر انفسی سفری روحانی به ژرفای درون بوده و برای دیگران لمس شدنی نیست؛ اما آثار و نشانه‌های آن در فرد به خوبی مشاهده شدنی است. این نوع از سفر برخلاف سفر آفاقی، نیاز به مقدمات و اسباب مادی و ظاهری ندارد، بنابراین برای دعوت به حق و توحید بسیار اثربخش و سودمند است.

۲. سفر انفسی برخلاف سفرهای عارفانه و معنوی، که سال‌ها طول می‌کشد و سالک راه حق در هر مرحله، منزلی از منازل عرفانی و معنوی را طی می‌کند، ناگهانی و سریع اتفاق

می‌افتد؛ زیرا که حرکتی باطنی براساس دریافت‌های درونی حاصل از اندیشه و تفکر در درون و برافروخته شدن ضمیر ناخودآگاه و فطرت انسان صورت می‌گیرد.

۳. سفر انفسی همانند فطرت خداجوی انسان در درون همه انسان‌ها نهاده شده و وجدان‌های خفته را بیدار می‌سازد؛ مانند ایمان آوردن ساحران فرعون، عیان شدن حق بر همسر پادشاه و زنان مصر و بیداری فطرت هنگام گرفتاری.

۴. سفر انفسی مراتب و به میزان درجات دینی و ایمان انسان‌ها بستگی دارد. برای مشرکان و غافلان در بیداری فطرت و وجدان خداجوست و در عالمان در مرتبه ایمان عملی است و در اولیای الهی و پیامبران در مرتبه یقین و اطمینان قلبی. اثربخشی این سفر به تناسب مراتب دینی و درجات ایمان آدمیان متفاوت است.

۵. علم و آگاهی حاصل از سفر انفسی، علم یقینی تهی از هرگونه شک و شبهه است و انسان را به مرتبه عین‌الیقین می‌رساند، همان یقینی که نتیجه‌اش یقین به اسمای حسنی و صفات علیای خداوند است و نهایت و برترین درجه‌ای است که انبیا در سیر تکاملی خود می‌توانند به آن برسند. (همان: ۲۱۷/۷) معرفه النفس از مبارک‌ترین دستاوردهای سفر انفسی است که توأم با یقین است.

۶. آثار سفر انفسی عملی بوده و در دیگران نیز اثرگذار است، همان‌گونه که ایمان ساحران فرعون و اثبات حقیقت بر همسر عزیز و زنان مصری و اسلام آوردن ملکه سبأ، در دیگر افراد تأثیر گذاشت.

۷. استفاده از سفر انفسی برای هدایت مردم، عالی‌ترین و کم هزینه‌ترین روش، با تأثیری قوی و پایدار است؛ چنان‌که در سرگذشت ملکه سبأ و قومش، اگر هدایت انفسی صورت نمی‌گرفت چه هزینه‌ها و خون‌هایی که در جنگ با سلیمان علیه السلام صرف نمی‌شد و ثمره‌ای هم در پی نداشت.

۸. سفر انفسی امری صریح و روشن بوده و در بیداری و در مقابل دید ناظران اتفاق می‌افتد و هرگز خواب و رؤیای صادقانه نیست؛ زیرا در غیر این صورت جا نداشت قرآن این‌همه به آن اهمیت دهد و عده‌ای با آن به مخالفت بپردازند و مایه نزاع و اختلاف معاندان و منکران شود.

## نتیجه

سفر انفسی، سفری معنوی و روحانی برخواسته از فطرت خداجوی انسان است که نیاز به اسباب مادی و ظاهری نداشته، اثربخشی آن در هدایت عامه مردم صریح و سریع بوده و در مراتب والای ایمان، کشف، شهود عینی واقعیت‌ها و یقین را برای سالکان حق و حقیقت به ارمغان دارد. در قرآن سیر انفسی به‌عنوان عالی‌ترین و قوی‌ترین روش عملی هدایت انسان به کمال و قرب الهی به کار رفته است تا سالکان راه حق را به مراتب باطنی و عین‌الیقینی سوق دهد و آنان را به برترین و پایدارترین راه هدایت توحیدی و فطری انسان‌ها رهنمون شود. این سفر آگاهی‌بخش است و آگاهی حاصل از آن تردیدناپذیر و یقینی است. آموزه‌های دینی و تأمل و تدبیر در آن از عوامل سیر و سفر انفسی است، چنان‌که غرور و غفلت و تعصب‌های جاهلانه از موانع این سفر سودمند و معرفت‌بخش است.

## منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم.
۲. ابوالفتح رازی، جمال‌الدین حسین بن علی، ۱۳۶۶، *روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن*، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
۳. بیهقی نیشابوری کیدری، قطب‌الدین ابوالحسن محمد، ۱۳۷۶، *دیوان امام علی (ع)*، تصحیح و ترجمه ابوالقاسم امامی، تهران، اسوه.
۴. حسینی همدانی، سید محمد، ۱۳۸۰ ق، *انوار درخشان در تفسیر قرآن*، تهران، کتاب‌فروشی لطفی.
۵. الطباطبایی، السید محمد حسین، ۱۴۱۱ ق / ۱۹۹۱ م، *المیزان فی التفسیر القرآن*، بیروت، المنشورات الاعلمی للمطبوعات.
۶. طبرسی، امین الاسلام ابوعلی فضل بن الحسن، ۱۴۱۵ ق / ۱۹۹۵ م، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، بیروت، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات.

۷. طیب، سید عبدالحسین، ۱۳۶۶، *اطیب البیان فی التفسیر القرآن*، تهران، اسلام.
۸. عبدالعظیمی، حسین بن احمد، ۱۳۶۶، *تفسیر اثنی عشری*، تهران، میقات.
۹. العلوی الحسینی الموسوی، محمد کریم، ۱۳۹۶ ق، *کشف الحقائق عن نکات الآیات و الدقائق*، چ ۳، تهران، نشر تهران.
۱۰. غزالی، ابوحامد محمد، ۱۳۵۴، *کیمیای سعادت*، به کوشش حسین خدیو جم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
۱۱. فیض کاشانی، ملا محسن، بی تا، *محجة البیضاء*، تهران، مکتبه صدوق.
۱۲. قرشی، سید علی اکبر، ۱۳۶۶، *تفسیر احسن الحدیث*، تهران، واحد تحقیقات بنیاد بعثت.
۱۳. کاشانی، ملا فتح الله، ۱۳۴۴، *تفسیر منهج الصادقین فی الزام المخالفین*، تهران، کتاب فروشی اسلامیة.
۱۴. گنابادی، سلطان محمد (ملقب به سلطان علیشاه)، ۱۳۷۷، *تفسیر بیان السعادة فی مقامات العبادہ*، ترجمه محمد آقا رضاخانی و حشمت الله ریاضی، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۱۵. مجتهده امین، ۱۳۶۱، *تفسیر مخزن العرفان در علوم تفسیر قرآن مجید*، تهران، نشر نهضت زنان مسلمان.
۱۶. المجلسی، محمد باقر، ۱۴۰۳ ق / ۱۹۸۳ م، *بحار الانوار*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۱۷. محمدی ری شهری، محمد، بی تا، *میزان الحکمه*، قم، دارالحدیث.
۱۸. مغنیه، محمدجواد، ۱۹۱۸ م، *تفسیر کاشف*، بیروت، دار العلم للملایین.
۱۹. مکارم شیرازی، ناصر و دیگران، ۱۳۷۸، *تفسیر نمونه*، تهران، دار الکتب الاسلامیه.
۲۰. ملکی تبریزی، میرزا جواد، ۱۳۷۹، *رساله لقاء الله*، با مقدمه و ترجمه سید احمد فهری، بی جا، نشر تربت.

۲۱. موسوی خمینی (امام)، سید روح الله، ۱۳۷۴، *چهل حدیث (اربعین حدیث)*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار حضرت امام خمینی علیه السلام.
۲۲. مولوی، جلال‌الدین محمد بلخی، ۱۳۷۳، *مثنوی معنوی*، با مقدمه استاد فروزانفر، بی‌جا، چاپخانه پژمان.
۲۳. المیبدی، ابوالفضل رشیدالدین، ۱۳۷۶، *کشف الاسرار و عدة الابرار*، به کوشش علی‌اصغر حکمت، تهران، امیرکبیر.
۲۴. هاشمی رفسنجانی، اکبر، ۱۳۷۳، *تفسیر راهنما*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه.
۲۵. واعظ کاشفی، کمال‌الدین حسین، ۱۳۱۷، *تفسیر مواهب علیه*، تهران، کتاب‌فروشی اقبال.

